

از اینکه می‌خواهید به گفته‌های کسی که تخصصی در زبان‌شناسی و سابقه‌ای در وضع لغات علمی ندارد گوش فرادهید سپاسگزارم. چون يك زبان متعلق به همه مردم متکلم به آن زبان است دخالت در امر زبان و زبان‌شناسی عام‌البلوی است و هر کسی به خود حق می‌دهد که درباره زبانی که به آن سخن می‌گوید و می‌نویسد اظهار نظر کند. این اظهار نظر به طور غیر مستقیم در آنجا آشکار می‌شود که مردم لغاتی را می‌پذیرند و در محاورات روزانه خود وارد می‌کنند و لغاتی دیگر را نمی‌پذیرند و مانند زرناسره از رواج می‌اندازند.

دخالت من در این مبحث علمی زبان‌شناسی از قبیل دخالت عامه افراد است و متشکرم که اجازه فرموده‌اند من به عنوان يك فرد غیر متخصص مسائلی را در اینجا مطرح سازم تا شاید نکته‌سنجان و دانایان فن بعضی از مطالب آن را جالب توجه یابند. عرایض من مربوط به وضع لغات علمی و فرهنگی است و چنانکه همه اطلاع دارید در این زمینه مطالب و مباحث بسیار زیاد گفته شده است و به قول معروف بروبوم معنی همه رفته‌اند. اما باز ما همچنان در گام اول و وصف اول هستیم و علت آن نه تنبلی و سستی بلکه عظمت و اهمیت موضوع است که با هویت و ماهیت فرهنگ ما ارتباط دارد و از این جهت بحث در این موضوع از مواردی است که تکرار در آن نه تنها عیبی ندارد بلکه مفید هم هست.

چون مسأله وضع لغت مطرح می‌شود بهتر است برای تذکر و برای پیوند دادن عرایض خود مسأله خود وضع را ابتدا پیش بکشیم. علمای منطق و نحو و اصول فقه برای هر زبانی واضعی فرض می‌کردند و دلالت الفاظ را بر معانی وضعی می‌دانستند. یعنی فرض می‌کردند که هر زبانی را در آغاز يك یا دو تن یا بیشتر وضع کرده‌اند و به همین دلیل هر وقت مشکلی در مباحث دلالت پیش می‌آمد پای «واضع» را به میان می‌کشیدند.

اما در برابر این علما، جسته و گریخته در مباحث منطق و اصول می‌خواندیم که عده‌ای دلالت الفاظ را بر معانی «ذاتی» می‌دانستند یعنی میان لفظ و معنی آن يك رابطه منطقی طبیعی قایل بودند که مربوط به وضع و قرارداد اشخاص نیست. این نظر غالباً با طعن و تمسخر روبرو می‌شد و فی الفور آن را به «بدهات عقل» رد می‌کردند و می‌گفتند اگر چنین باشد لازم می‌آید که زبانهای متعدد و مختلف در عالم وجود نداشته باشد؛ زیرا رابطه عقلی و طبیعی میان دو شیء امری واحد است و تخلف از آن جایز نیست. اما اگر توجه بیشتر و دقیق‌تری به این نظر شود شاید نتوان آن را از همان آغاز و به «بدهات عقل» رد کرد. اگر ذهن انسان صور اشیاء را بر طبق دستگاههای گیرنده خود و بر طبق قوانین مربوط به آن می‌گیرد و با ایجاد رابطه‌ها و انتزاع معانی از آن صور فکری و علمی و تخیلی می‌سازد، در انتقال این صور و معانی به دیگران

# نظریاتی درباره وضع لغات علمی و فرهنگی

دکتر عباس زریاب خونی

این مقاله متن سخنرانی است که نویسنده در تاریخ ۶۳/۶/۱۴ در دومین سمینار نگارش فارسی (زبان فارسی، زبان علم)، که از سوی مرکز نشر دانشگاهی برگزار شد، ایراد کرده است.

هم باید قوانین طبیعی در کار باشد. علاوه بر اینکه هیچ امری در این عالم به تصادف صورت نمی‌گیرد و روابط دقیق علت و معلول در همه جا حاضر و ناظر است؛ پس دستگاهها و عوامل انتقال‌دهنده که ارتباطی را میان الفاظ و اصوات و معانی برقرار می‌سازد باید تابع قوانین علی باشد و این همان رابطه ذاتی و علی میان لفظ و معنی آن است. به همین جهت است که بعضی از علما الفاظ و جملات را نمایانگر و بیانگر واقعیات دانسته‌اند و در تحلیل علمی و منطقی به تحلیل اجزای جمله و کلام استعانت می‌جویند. اما در جواب کسانی که می‌گویند در چنین صورتی می‌بایست زبانهای مختلف به وجود نمی‌آمد شاید بتوان گفت که ذهن انسانی با طرق مختلف و متعددی دریافته و مدرکات خود را منتقل می‌سازد و میان هر یک از این طرق مختلف با معنی مطلوب آن رابطه علی طبیعی برقرار است، همچنانکه شیء واحد ممکن است تولیدات و مصنوعات مختلفی داشته باشد که هر کدام را از جنبه خاصی و رابطه خاصی و شرایط خاصی تولید می‌کند.

اگر این نظر را بپذیریم، و من از جهت عدم اعتقاد به تصادف و اتفاق و ترجیح بلا مرجع تا اندازه‌ای به آن گرایش دارم، باید بپذیریم که واضع یا واضعانی برای لغات ابتدایی و افعال و روابط ابتدایی وجود نداشته است و این الفاظ و کلمات به طور خودجوش و با رابطه‌ای که سر آن بر ما مجهول است با معانی و صور ذهنی از راه ارتباطی عقلانی و طبیعی به وجود آمده‌اند.

اما کلمات و لغات نسل دوم هم وجود دارند که خیلی بیشتر از لغات ابتدایی جامد هستند و اگر چه دخالت اراده مستقیم انسانها در ایجاد آن محسوس است اما واضعان آن ناشناخته مانده‌اند و در اینجا و این گونه موارد نیز به بیانی که عرض خواهم کرد روابط منطقی و طبیعی نهانی در کار بوده است. این لغات نسل دوم یا لغات ثانوی زبان انسانهای متمدن تر و پیشرفته تر است. این انسانها برای اشیاء و مفاهیمی که نخستین بار با آن روبرو می‌شدند لغاتی وضع می‌کردند و به عبارت دیگر می‌ساختند که از لحاظ ماده لغات تازگی نداشت و تازگی آن در هیأت و صورت بود، یعنی از مواد اصیل و اولیه زبان دولت یا بیشتر را می‌گرفتند و با یکدیگر ترکیب می‌کردند و برای آن شیء یا مفهوم جدید به کار می‌بردند.

این گونه وضع لغات و ساخت کلمات در هر زبانی از قدیمترین زمانها وجود داشته است و بحث در کیفیت آن شاید برای ما که اکنون در برابر هزارها اسم ذات و اسم معنی تازه قرار گرفته‌ایم و از هر سو حیرت و دهشت علمای رشته‌های مختلف را فرا گرفته است، راهنما و راهگشا باشد، شاید بتوان نام این بحث را مطالعه در کیفیت ظهور لغات و اصطلاحات تازه گذاشت.

از مطالعه در این لغات ثانوی یا نسل دوم چنین بر می‌آید که دو نوع وضع وجود داشته است: وضع ابداعی ارتجالی و وضع علمی

و تبعی. برای بیان وضع ابداعی ارتجالی باید به طور مقدمه بگویم که انسان در مواجهه ناگهانی با شیء تازه یا مفهومی تازه که در گذشته اصلاً با آن آشنا نبوده است همه دستگاههای دماغی و ذهنی خود را به کار می‌اندازد و با این دستگاهها بخودی خود به کار می‌افتند تا اولاً در گنجینه حافظه و صور خیال پهنای خود اشباه و نظایری برای آن پیدا کند و ثانیاً از ترکیب نامهای آن اشباه و نظایر نام تازه‌ای بر این شیء یا معنی نوظهور بگذارد.

این حرکت از مطالب به مبادی و بازگشت از مبادی به مطالب بی اندازه تند و سریع است و چنان تند و سریع است که در بسیاری از اوقات کیفیت حرکت و منازل و مراحل انتقال پنهان می‌ماند و مسأله به صورت شهود و اشراق و الهام جلوه‌گر می‌شود. شهود خود شیء با قطع نظر از عوارض و لواحق وجودی آن و تجزیه یا تطبیق آن با مواد مشابه موجود در ذهن که در همان لحظه آغاز مواجهه با شیء حاصل می‌شود شهود نخستین ذات یا ماهیت است و شبیه است به آنچه ادموند هوسرل آن را وزنس شاو (Wesensschau) خوانده است. همچنان که شهود ذات آنی صورت می‌گیرد و نیروی ابداعی و تخیل انسان شباهتهایی میان آن و صور دیگر پیدا می‌کند، نامگذاری نیز به دنبال این شهود آنی می‌آید و نامهای بدیع و زیبایی به وجود می‌آورد.

از جمله این نامگذاریها یا وضع ابداعی ارتجالی می‌توان نامهای صور فلکی را ذکر کرد، نامهایی از قبیل دو پیکر و هفتورنگ و کاسه بیتیمان و ترازو و چنگ رومی و کاهکشان نامهایی است که در وضع آنها فقط نیروی تخیل و ابداع به دنبال شهود نخستین ذات و ماهیت دخالت داشته است و از قبیل نامگذاریهای علمی و تبعی نیست. اگر نیروی علمی و عقلی در اینجا دخالت داشت اولاً دلیلی نبود که چند ستاره را از ستاره‌های مجاور آن جدا کند و به آن نام جداگانه بدهد و ثانیاً دلیلی نبود که به جای مثلاً «دب اکبر» تشبیه دیگری نکند که عقلانی تر باشد. تسمیه این صورت فلکی به دب اکبر در یک زبان و در زبان فارسی به هفتورنگ و در زبان دیگر به بنات النعش دلیل آن است که در اینجا علم و تفکر دخالتی ندارد و آنچه دخیل است نیروی تخیل و قریحه شاعرانه است. این صور فلکی فقط به چشم ما در یک مجموعه جلوه‌گر می‌شوند و شهود اولی ما آن را به آن صورت می‌بیند، وگرنه در واقع ارتباطی میان ستارگان آن صورتهای نیست و هر کدام میلیونها سال نوری از یکدیگر دور هستند.

از جمله این نوع نامگذاری تسمیه گلها و گیاهان و میوه‌هاست مانند پر سیاوشان و گاوزبان و گاوچشم و زبان در قفا و لویه التیس و انگشت عروسان و نظایر آن که در آنجا نیز قدرت ابداعی و تخیلی انسان به دنبال شهود نخستین نامی بر آنها گذاشته است. این نوع نامگذاری که در آن هیچ قصد و غرضی جز تفهیم و تفهم یا یاددهی و یادگیری در کار نبوده است بهترین نوع وضع

است؛ کار بسیاری از علما و متفکران که در حین مطالعه و تحقیق و اندیشه به ذوات و مفاهیم تازه‌ای برخوردند و بی‌درنگ نامی به آن داده‌اند که آن نام در فرهنگ زبان ایشان و گاهی در فرهنگ زبان بشری جاویدان مانده است، از این قبیل بوده است.

نوع دیگر وضع آن است که از راه تأمل و تحقیق و بحث در اصول و فروع زبان و جستجو در فرهنگها و استعمالات مختلف لغات به دست می‌آید و آن را باید وضع علمی یا تحقیقی یا تبعی خواند و در ترجمه از زبانی به زبان دیگر نیز بیشتر به کار می‌رود، مانند آنچه در ترجمه مفاهیم فلسفی و علمی یونانی به زبان عربی صورت گرفته است و مانند آنچه در فرهنگستانهای ملل و اقوام مختلف عمل می‌کنند.

غرض و مقصد اصلی از این وضع نیز مانند غرض و مقصد خود زبان تفهیم و تفهم است و تا این غرض رعایت شود بر غنا و ثروت زبان افزوده خواهد شد. اما متأسفانه گاهی اغراض دیگری از قبیل پاك ساختن زبان و احساسات و تعصبات ملی نیز در این گونه وضع دخالت داده می‌شود که گاهی غرض اصلی را تحت الشعاع قرار می‌دهد و از یاد می‌برد.

برای بیان بیشتر و توضیح بهتر عرض می‌کنم که زبان مانند يك عضو حیاتی یا ارگانیك از پذیرفتن اعضاء و مواد خارجی به صورت خام و اولیه ابا و امتناع دارد و وقتی يك عضو یا ماده خارجی را می‌تواند بپذیرد و از اجزاء و اعضاء خود سازد که آن را با مواد عضوی و ارگانیك خود ملایم سازد. در زبان نیز مانند يك موجود زنده پدیده جذب و دفع وجود دارد: جذب مواد ملایم برای رشد و نمو خود و دفع مواد ناملایم برای ادامه بقای خود.

اما این عمل جذب و دفع همچنان که در بدن موجود زنده بدون اراده صورت می‌گیرد و تابع قوانین خاص زیست‌شناسی است، در زبان نیز تابع قوانین سیر و سلوک خود زبان است و اراده‌هایی که در خلاف جهت اغراض زبان است آن را از صورت اصیل و جاندار بودن خود خارج می‌سازد و به راه غلطی می‌اندازد.

اگر زبانی در طی قرنهای دراز از يك زبان دیگر تحول یافته است و آن زبان نخستین چنان فراموش شده است که متکلمان به زبان جدید آن زبان قدیم را باید در دانشگاهها یاد بگیرند، این زبان راهی طبیعی در يك مجرای طبیعی پیموده است و برگشت به آن زبان قدیم و نخستین برخلاف سیر طبیعی و موازین طبیعی است. اگر زبانی در نتیجه يك حادثه عظیم تاریخی و در نتیجه يك شکست تاریخی، که آن هم معلول قوانین طبیعت و تاریخ و برحسب جریان سنت‌الله بوده است، با زبان قوم غالب پیوند خورده است و بنا به قاعده جذب و دفع آنچه را ملایم با خود یافته جذب کرده و آنچه را ناملایم یافته دفع کرده است و در نتیجه زبانی با فرهنگی غنی‌تر و استعداداتی برتر از گذشته و حتی برتر از فرهنگ قوم غالب به وجود آورده است، سعی در بازگرداندن این

زبان به حالت نخستین کوششی است بی‌ثمر و برخلاف سیر طبیعی اشیاء است و حرکتی است برای بازگرداندن عقربه زمان به عقب.

اگر زبانی لغاتی را در طی قرون و اعصار از خود بیرون رانده است و آن را به عنوان لغات غریب و مهجور از کاربرد انداخته است، سعی در بازگرداندن آن لغات مهجور سعی در خلاف جهت سیر زبان است که سیر خود را به طور طبیعی انجام داده است. وجدان عام مردم در زبان داوری قاطع و آگاه است. اگر بعضی از فضل‌فروشان خواسته‌اند هر لغتی را که در زبان قوم غالب بوده است داخل در زبان خود کنند وجدان جامعه آن لغات بیگانه ناملایم را در همان کتابهای فضل‌فروشان محصور و محدود کرده است و اجازه نداده است که به حریم زبان فصیح و شیواراه یابند. کیمیای سعادت و گلستان و سیاست‌نامه و قابوسنامه را پذیرفته است و وصاف و دره نادره و مرزبان‌نامه را طرد کرده است.

پس آنچه در برابر سیل عظیم و توده انبوه مفاهیم و اصطلاحات جدید بیگانه باید بکنیم این است که از همین زبان تحول یافته و متداول و مفهوم خودمان مدد بگیریم. زیرا فقط در این صورت است که غرض اصلی زبان یعنی تفهیم و تفهم را رعایت کرده‌ایم و به دانتش‌آموزان و دانشجویان خود کمک کرده‌ایم تا در برابر این همه لغات بیگانه سرگشته و دهشت‌زده نشوند. زبانی که ما امروز بدان تکلم می‌کنیم بسیار غنی است و متفکران و نویسندگان و شعرای ما در گذشته و حال آن را پر بارتر ساخته‌اند و می‌سازند و ما با اندکی توجه و دوری از تعصبات شدید می‌توانیم لغاتی بسازیم که شنوندگان به محض شنیدن، حداقل تصویری مبهم از معنی آن داشته باشند و لغت جدید مانند معادل خارجیش عجیب و نامأنوس جلوه نکند. لغاتی مانند شهربانی و شهرداری و دانشگاه و دانشکده و ماهواره و هواپیما از زبان محاوره مردم گرفته شده‌اند و فصیح و شیوا هستند و اجزاء الفاظ بر اجزاء معنایی دلالت مستقیم دارد. اما لغاتی مانند چگالی و رایانه در زبان ما همچنان غریب و نامأنوس خواهند ماند زیرا مانند الفاظ معادل فرنگی خود به گوش ما سنگین و ناآشنا هستند و شنیدن آن تصویری ولو مبهم از معانی آن در ذهن ما ایجاد نمی‌کند. این کلمات وارد زبان ما شده‌اند و به لغات و فرهنگها و کتب علمی راه یافته‌اند اما همچنان در میان کلمات فصیح فارسی نامأنوس و غریب خواهند ماند. در این کلمات رعایت غرض اصلی زبان که تفهیم و تفهم باشد نشده است.

اما با آنکه لغات مثلث و مربع وارد زبان فارسی شده و زبان فارسی آن را پذیرفته است و به هیچ وجه نامأنوس و ناآشنا نیستند، معادل فارسی آنها از قبیل سه بر یا سه گوشه یا چهار بر، گویا و فصیح است، زیرا غرض اصلی زبان در آن رعایت شده است و هر شخص بی‌سوادی با شنیدن کلمه سه بر یا چهار بر یا چند بر

می تواند راهی به مفهوم اصلی آن پیدا کند، اشتباه نشود که گوینده این سخنان با وطن پرستی و حس تعصب ملی مخالف است. من تعصب ملی را برای میدان جنگ و دفاع از منافع مردم مملکت لازم و ضروری می دانم. اما ضرورت آن در زبان و فرهنگ تا آن جا است که موجودیت زبان و فرهنگ فعلی ما را حفظ کند نه آنکه در خلاف جهت مصالح و اغراض خود زبان باشد.

آنچه می خواهم از عرایض خود نتیجه بگیرم این است که دانشمندان و واضعان لغات علمی و فرهنگی و مترجمان زبردست اگر در بادی حال در برابر يك لغت خارجی یا يك مفهوم تازه قرار می گیرند به آن شهود نخستین که حاصل تحرك آنی همه دستگاههای ذهنی است اعتماد کنند و نامی را که بی درنگ بر آن صورت ذهنی حاصل به خیالشان خطور می کند طرد نکنند و آن را یادداشت کنند و نترسند از اینکه ممکن است با بعضی از قواعد زبانشناسی مخالفتی داشته باشد؛ زیرا آنچه ذهن در این حالت ابداع می کند نتیجه مواد داده های خود زبان اصیل است که در مخزن غیبی ذهن نهان است و ریشه آن در زبان اصیل مادری است و از خارج و از راه کتاب نیامده است. در اینجا است که می خواهم عرض کنم این نوع وضع هم وضعی ذاتی است و رابطه میان لفظ و معنی در آن يك نوع رابطه سببی و علی است که کیفیت آن بر ما مجهول است. اگر این رابطه رابطه علی نبود آن نامگذاری بی درنگ به دنبال شهود نخستین ذات نمی آمد.

شعرا بزرگ و خلاق و نویسندگان ابداعگر از این نوع وضع که همان وضع ابداعی ارتجالی است حداکثر بهره را برده اند و اینها هستند که زبان قوم خود را به حد اعلای غنا و باروری رسانده اند. اگر زبان انگلیسی را زبان چاسر و میلتن و شکسپیر و زبان ایتالیایی را زبان دانته و زبان فارسی را زبان فردوسی و سعدی و حافظ و مولانا می دانند به همین جهت است. اینها با تکیه بر نیروی خلاقیت و ابداع هنری خود مفاهیم تازه و لغات نو و اصطلاحات نو را آفریده اند. دانشمندان و متفکران نیز در حوزه ابداعات خود شاعر و آفریننده هستند و ابداع اعم از علمی و هنری از يك منشأ است و آن واهب الصوری که به زنبور ساختن خانه های مسدس و به عنکبوت بافت تارهای مثلث را الهام کرده است به عالم و دانشمند و شاعر و نویسنده در حدی بسیار بالاتر فیض بخش و الهام دهنده است.

باید میدان خلاقیت شاعر و نویسنده و متفکر و دانشمند آزاد و بلا مانع باشد تا در ایجاد فرهنگی و الاتر مؤثر باشند. اراده های خاص اگر بخواهند خود را تحمیل کنند جز کور ساختن این چشمه های جوشان کاری از پیش نخواهند برد. زبان محصول اراده عام و ضمیر عام يك قوم است و زبانهایی که وضع اشخاص و گروه های خاص هستند هیچگاه جای زبانهای اصیل را نخواهند

گرفت. به همین جهت است که در بعضی ممالک که اراده های شخصی و خصوصی خواسته اند لغاتی را بر زبان تحمیل کنند شکست خورده اند و زبان را از مسیر اصلی خود منحرف ساخته اند و در برابر خلاقیت اذهان سدی به وجود آورده اند. چنین زبانهایی هرگز به شیوایی و فصاحت زبانهایی که در آن اراده عام و حسن قبول مردم و نیروی ابداع استعداد های بزرگ حکومت می کند نخواهند رسید.

اگر اکنون در برابر توده عظیم لغات و اصطلاحات علمی و فنی بیگانه قرار گرفته ایم نباید دست و پای خود را گم کنیم. باید به استعداد و نبوغ دانشمندان جوان و مترجمان زبردست خود مجال بدهیم که آنچه را به ذهن می رسد در این روز بازار فرهنگی عرضه کنند و از آشوب و هرج و مرج موقتی که پدیدار می شود نترسیم. اراده عام ملت ما و ضمیر فرهنگی توده آگاه ما این لغات را غربال خواهد کرد و آنچه را که با روح زبان سازگار است بر خواهد گزید و بقیه را به دور خواهد ریخت. هدف اصلی فرهنگستانهای ما باید تشخیص این لغات سازگار و ملایم با روح زبان باشد نه جعل و وضع لغات جامدی که در ذهن شنونده مانند معادله های فرنگی آن هیچ اثری بر نمی انگیزد.

اگر در وضع لغتی ناچار به تتبع و بحث در لغت نامه ها و موارد استعمال شدیم همان غرض اصلی زبان و وضع را که تفهیم و تفهم است در نظر داشته باشیم و بس و فکر این نباشیم که این لغت در هزار سال پیش از زبانی دیگر وارد زبان ما شده است و باید آن را به کار نبریم. این کاریک نوع دهن کجی و بی اعتنایی به اجداد ما است که این فرهنگ عالی را بنیاد نهاده اند و ما به آن افتخار می کنیم و نیز تحقیر و توهین به وجدان عام و ضمیر فرهنگی توده مردم ما است. اگر حافظ مایه افتخار ما است و اگر سعدی و مولانا مایه مباهات ما هستند زبان آنها را تحقیر نکنیم.

اگر گاهی کلمه ای موزون و خوشاهنگ پیدا شد خیلی مته به خشخاش نگذاریم که ممکن است با بعضی قواعد دستوری ناسازگار باشد. کلمه «محسوس» و «محسوسات» که امروز در فلسفه و روانشناسی به کار می رود و در محاورات عامه ساری و رایج است از لحاظ قواعد صرف و نحو عربی درست نیست. زیرا فعل حس کردن در عربی «أَحَسَّ» از باب افعال است و مفعول آن «مُحَسَّ» است نه محسوس. اما علمای کلام و حکما محسوس را خوشتر و زیباتر از مُحَسَّ یافته اند و به کار برده اند و اکنون هیچ کلمه ای جای آن را نمی گیرد و همین طور است کلمات غلطی مانند جسمانیات و نظایر آن.

باز هم از اینکه این عرایض من در محضر استادان بزرگ کلی و غیر تخصصی و ملال انگیز نموده شود عذر می خواهم. من با تکیه به حسن ظن مدیران محترم این انجمن چنین جسارتی را در خود یافتم.